

انضمام در زبان فارسی

مهرزاد منصوری

عضو هیئت علمی دانشگاه ایلام

چکیده:

این پژوهش ضمن معرفی رویکردهای مطرح در خصوص انضمام، به بررسی انضمام در زبان فارسی پرداخته است. در این پژوهش با استناد به برخی از صورت‌های انضمام در زبان فارسی، استدلال شده است که هیچ کدام از رویکردهای نحوی و واژگانی نمی‌تواند به درستی پدیده انضمام را در زبان فارسی توجیه کند. داده‌های زبان فارسی نشان می‌دهند که رویکردی می‌تواند پدیده انضمام را تبیین کند که عوامل کاربردشناختی را در این پدیده لحاظ کند. در این پژوهش همچنین استدلال شده است که انضمام و ترکیب، هر دو بر روی یک پیوستار قرار دارند و نمی‌توان آن دو را کاملاً از یکدیگر جدا دید.

در این پژوهش استدلال شده است که دامنه انضمام در زبان فارسی گسترده است و اشکال مختلفی را در بر می‌گیرد؛ از آن جمله می‌توان به انضمام اسم به فعل ساده، انضمام فعل به فعل مرکب، انضمام اسم + گروه حرف اضافه + فعل مرکب یا ساده، انضمام اسم در جمله دو مفعولی، انضمام گروه حرف اضافه اشاره کرد.

کلیدواژه‌ها: انضمام، فعل مرکب، گزاره‌های مرکب، کاربردشناسی، فرایندهای ساخت‌واژه

۱. مقدمه

یکی از فرایندهای زبانی که در سال‌های اخیر با رویکردهای متفاوت مورد توجه زبان‌شناسان قرار گرفته، فرایند انضمام است. ویژگی اساسی این پدیده که سبب شده است تا چنین توجهی را به خود جلب کند، این است که ظاهراً در مرز نحو و ساخت‌واژه قرار گرفته است. این ویژگی سبب شده است تا بیکر (۱۹۸۸) آن را پدیده‌ای نحوی ببیند و با رویکردی نحوگرایانه به تحلیل آن بپردازد و روزن (۱۹۸۹) آن را پدیده‌ای واژگانی تلقی کند و توجیهی ساخت‌واژی از آن عرضه کند. در این راستا کوک و ویلهلم (۱۹۹۸) کوشیده‌اند با رویکردی کارکردگرا - که بتواند ابعاد معنایی و کاربردشناختی انضمام را به درستی تبیین کند - به تحلیل انضمام بپردازند. این مقاله می‌کوشد با معرفی رویکردهای موجود در این خصوص و با توجه به تحقیقاتی که بر برخی از زبان‌ها صورت گرفته است و همچنین با توجه به پژوهش‌های اخیر در زبان فارسی، بُعد دیگری از این پدیده را ارائه کند و با توجه به داده‌های زبان فارسی به تقویت آن بپردازد.

۲. مبانی نظری

۲-۱. فرایند انضمام و انواع آن

گرتس (۲۰۰۱) انضمام را ترکیب یک واژه (نوعاً فعل و یا حرف اضافه) و عنصر دیگر (نوعاً اسم، ضمیر و قید) تعریف می‌کند. این تعریف، گسترده‌ترین و یا عام‌ترین تعریفی است که می‌توان برای انضمام عرضه کرد؛

چراکه همه نوع انضمامی که در زبان‌ها پیدا شده و یا حتی یافت نشده است را در بر می‌گیرد. بر اساس تعریف فوق انتظار می‌رود بتوان به انضمام اسم، ضمیر و قید قائل شد؛ ولی تحقیقات موجود نشان می‌دهد که به دلایلی چون عدم اتفاق نظر در خصوص شیوه تعیین سایر انواع انضمام و نادر بودن آن‌ها در زبان و یا عدم توانایی در تفکیک آن‌ها از فرایندهای مشابه، صرفاً به انضمام اسم پرداخته شده است. انضمام اسم عبارت است از ترکیب و یا همراه شدن اسم و فعل به صورتی که ترکیب حاصل به عنوان گزاره فعل به کار رود (کروبر، ۱۹۱۱). ترکیب شدن اسم و فعل سبب می‌شود تا از لحاظ معناشناختی یک واحد (کل) معنایی ایجاد کند و از لحاظ نحوی عموماً فعل متعدی را به لازم تبدیل کند و یا به عبارتی فنی‌تر، ظرفیت فعل را کاهش دهد.

(۱). الف

ni-c-qua in nacatl a
I –it- eat the flesh
flesh. I eat the

(۱). ب

ni-naca – qua b
I – flesh –eat
I eat flesh
Nahault (sapir 1911)

تفاوت نمونه (۱) الف و ب این است که در نمونه ب، اسم نشانه‌های دستوری خود را از دست داده و یک کل معنایی ایجاد کرده است.

میتون (۱۹۸۴) تقسیم‌بندی چهارگانه‌ای را در خصوص انضمام اسم به این شرح عرضه می‌کند:

نوع اول - انضمامی است که مفعول مستقیم، ویژگی‌های دستوری خود را از دست می‌دهد و با فعل متعدی منضم می‌شود و فعل حاصل را لازم می‌کند. ترکی و انگلیسی از این نمونه‌اند.
نوع دوم - این نوع مانند نوع اول است؛ با این تفاوت که فعل متعدی باقی می‌ماند.
نوع سوم - انضمامی است که ارجاع اسم قبلاً در گفتمان معرفی شده باشد. زبان چوکچی از این نوع انضمام نیز استفاده می‌کند.

نوع چهارم - ساختی است که در آن اسم منضم، قلمرو ریشه فعل را به عملی خاص محدود می‌کند. زبان‌هایی علاوه بر موارد فوق از این نوع انضمام نیز برخوردار است.

گرتس (۲۰۰۱) به فرایندی مشابه انضمام به نام اسم‌زدایی^۱ اشاره می‌کند که در آن اسم مانند انضمام، نشانه‌های دستوری خود را از دست می‌دهد ولی ترکیب اسم و فعل به لحاظ تکیه مانند انضمام نیست؛ بنابراین در تحلیل انضمام باید متوجه این فرایند بود که انضمام تلقی نشود.

^۱ noun stripping

۲-۲. رویکردها

۲-۲-۱. رویکرد نحوی بیکر

همچنان که قبلاً در بند ۱ اشاره شد، فرایند انضمام با رویکردهای متفاوتی مورد بررسی قرار گرفته است که از برجسته‌ترین آن‌ها رویکرد نحوی بیکر (۱۹۸۸) است. بیکر (۱۹۸۸) در چارچوب نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی چامسکی (۱۹۸۱) به تحلیل انضمام اسم پرداخته است. به این معنا که اسم منضم براساس حرکت آلفا به فعل منضم می‌شود و از خود ردی بر جای می‌گذارد که از طرف اسم حرکت داده شده تحت حاکمیت قرار می‌گیرد. با این تحلیل اصل مقوله تهی نقض نمی‌شود. لامبرت (۱۹۹۹) اشتقاق نحوی آن را به این صورت نشان داده است:

(۲)

Deep structure (DS)

SS

[s NP [VP [NP Det N] V]] [S NP [VP [NP Det t I][V N V]]]

حرکت در این فرایند از نوع حرکت هسته به هسته (اسم، صفت، حرف اضافه) به هسته (فعل) است. بر اساس این رویکرد در مثال (۲) انضمام نحوی فقط از جایگاه مفعول مستقیم امکان‌پذیر است؛ چراکه هسته گروه اسمی (در جایگاه مفعول مستقیم) به هسته واژگانی فعل متصل می‌شود و رد آن تحت حاکمیت قرار می‌گیرد.

۲-۲-۲. رویکرد واژگانی روزن و نظریه تجزیه واژگانی لامبرت

رویکرد دیگری که در مقابل تحلیل نحوی بیکر عرضه شد، رویکرد واژگانی روزن (۱۹۸۹) است. این تحلیل بر این اساس نظری استوار شده است که همه اشکال کلمه از جمله انضمام اسم، قبل از نحو در واژگان جا گرفته است. این نکته خود بر این حقیقت بنا شده است که همه واژه‌ها در همه زبان‌ها و فارغ از بافت درونی آن‌ها، حالت روحی - روانی مشابهی ایجاد می‌کند؛ یعنی گویش‌ور زبان وقتی با واژه‌ای مواجه می‌شود - صرف‌نظر از ساخت درونی آن - آن را یک واحد معنایی می‌بیند. گویش‌ور نه به ساخت درونی آن توجه دارد و نه به سابقه تاریخی آن. می‌دانیم که، شهردار، به یکی از مسئولان شهر گفته می‌شود؛ اما گویش‌ور به اینکه واژه شهردار از شهر و داشتن درست شده است کاری ندارد؛ یا مثلاً گویش‌ور زبان فارسی کاری ندارد که واژه قشنگ از ,,خش,, و پسوند,, انگ,, درست شده است. (به جز اینکه زبان‌شناس باشد و بخواهد به تحلیل ساخت درونی کلمه بپردازد.)

روزن در تحلیل خود نشان می‌دهد که انضمام اسم، یک ترکیب واژگانی است که بر ساخت موضوعی فعل اعمال می‌شود و تفاوت در رفتار نحوی انضمام اسم در زبان‌های مختلف به خاطر نحوه اشتقاق متفاوت

آن‌هاست. روزن (۱۹۸۹) به همین دلیل انضمام اسم را به دو فرایند انضمام اسم مرکب^۱ و انضمام اسم طبقه‌بند^۲ تقسیم‌بندی می‌کند. به این صورت که در انضمام اسم مرکب، مفعول به فعل منضم می‌گردد و نقش تنایبی درونۀ فعل به وسیله انضمام جذب می‌شود و در نتیجه فعل لازم به دست می‌دهد. در انضمام طبقه‌بند، اسم به فعل منضم می‌شود؛ اما نقش تنایبی بر اثر انضمام جذب نمی‌گردد و در نتیجه ترکیب حاصل، فعل مرکب متعدی خواهد بود.

لامبرت (۱۹۹۹) نیز به شکلی متفاوت از روزن، به تحلیل ساخت‌واژی انضمام اسم پرداخت. وی نظریۀ دستور تجزیۀ واژگانی^۳ خود را با دو مکانیزم اصلی کاربرد نقشی^۴ و ترکیب نقشی^۵ و یک فرایند فرعی تحلیل کرد. وی همچنین انضمام ادات که رویکرد نحوی را با مشکل روبه‌رو کرده بود به سادگی توجیه کرد؛ به این صورت که فقط فرایند بسط موضوعی^۶ لازم است که هسته واژگانی با موضوع اضافی را توجیه کند.

(۳)

→ $\Lambda x P(x) \quad \lambda Qx [P(x) \quad Q(x)]$

سیداک (۱۹۸۶) ضمن تأیید ساخت‌واژی بودن انضمام در برخی از زبان‌ها، شواهدی به دست می‌دهد که ثابت می‌کند در برخی از زبان‌ها تحلیل ساخت‌واژی جوابگو نیست و باید به تحلیل نحوی روی آورد. وی با انتقاد از ادعای میتون (۱۹۸۴) در خصوص ساخت‌واژی بودن انضمام، به طور کلی آن را فاقد توجیه علمی می‌داند.

۳-۱. پیشینه تحقیق

۳-۱. بررسی پیشینه تحقیق در زبان‌های غیر ایرانی

تحقیقاتی که در این خصوص در زبان‌های مختلف و با توجه به یکی از رویکردهای فوق صورت گرفته است نشان می‌دهد که هیچ‌کدام از رویکردهای فوق نمی‌تواند همه مسائل انضمام را حل کند. در این قسمت ضمن مرور اهم این تحقیقات، اشکالات موجود معرفی شده، ضرورت توجه به رویکردهای دیگری که بتواند مسائل مطرح را پاسخگو باشد نشان داده خواهد شد.

اسپنسر (۱۹۹۵) با مطالعه‌ای که درباره زبان کوچکی انجام داد، نشان داد که این زبان از بسیاری جهات با تحلیل نحوی بیکر سازگار است. از جمله اینکه فرایند انضمام در این زبان زیاست؛ عنصر منضم‌شده می‌تواند ارجاعی باشد؛ فاعل فقط از فعل‌های غیرمفعولی منضم می‌شود و انضمام اسم، فرایند جابه‌جایی مفعول غیرصریح^۷

¹ compound noun

² classifier noun

³ Lexical Decompositional Grammar

⁴ functional Application

⁵ functional composition

⁶ argument extension

⁷ dative shift

انضمام در زبان فارسی

را تغذیه می‌کند؛ اما از بعضی جهات با تحلیل بیکر سازگار نیست چرا که چوکچی آزادانه، انضمام افزوده^۱ را مجاز می‌شمرد که این پدیده اصل مقوله تهبی را نقض می‌کند. همچنین در این زبان اسم با مخصص خود به گونه‌ای منضم می‌شود که در این تحلیل غیرقابل قبول است. علاوه بر این چوکچی انضمام عناصر وجهی موقتی را مجاز می‌داند که این حتی با گونه ضعیف‌تر آن همخوانی ندارد. وی همچنین اظهار می‌دارد که داده‌های موجود با تحلیل واژگانی روزن (۱۹۸۹) در حد وسیعی سازگاری دارد.

تحقیق دیگری که در این باره انجام گرفته است، تحقیقی است که گرونمیر (۱۹۹۶) در خصوص زبان هاپی^۲ (یکی از زبان‌های آریزونای شمالی) انجام داده است. در این زبان - که از جمله زبان‌هایی است که ویژگی قلب نحوی دارد - فعل فقط به لحاظ شخص با فاعل مطابقت می‌کند. این زبان همه چهار نوع انضمامی را که میتون (۱۹۸۴) معرفی کرده است، مجاز می‌داند؛ بنابراین با تحلیل نحوی بیکر کاملاً قابل انطباق است؛ اما بیکر پیش‌بینی می‌کند که این وضعیت خاص زبان‌های ترکیبی است. در حالی که هاپی به طور مسلم زبانی هم بافته و یا ترکیبی نیست. به همین دلیل در این پژوهش چنین استدلال شده است که زبان هاپی با تحلیل نحوی بیکر سازگارتر است و تنها مشکل آن، پیش‌بینی ترکیبی بودن این زبان است که با قرائن موجود، هاپی بسیاری از ویژگی‌های زبان‌های ترکیبی را داراست ولی در خصوص برخی دیگر از ویژگی‌ها به طور مسلم نمی‌توان حکم کرد. گرونمیر (ص ۴۵) در این راستا چهارده ویژگی برای زبان‌های ترکیبی برمی‌شمرد که هاپی نه ویژگی را به طور کامل داراست و یک ویژگی نیز به طور مجاز، یکی محتمل، دو ویژگی با محدودیت و یک ویژگی دیگر نامشخص است. بر این اساس با کمی تسامح می‌توان این زبان را نیز ترکیبی دانست و یا اینکه توجیه دیگری برای پیش‌بینی بیکر پیدا کرد. به هر حال اگر انضمام در هاپی کاملاً نحوی باشد - که چنین است - پارادوکس پارامتر زبان ترکیبی باید به گونه‌ای توجیه شود.

گرونمیر (۱۹۹۶) همچنین خاطر نشان می‌سازد که اگر چه توجیه ساخت‌واژی روزن (۱۹۸۹) از لحاظ نظری ساده‌تر و انعطاف‌پذیرتر است، پیش‌بینی‌های غلطی در خصوص ارجاعی بودن اسم منضم و همچنین متعددی بودن انضمام طبقه‌بند به دست می‌دهد.

بنولین (۱۹۸۹) انضمام اسم را از بُعد معنایی در یکی از زبان‌های شمال اوروگوئه مورد بررسی و پژوهش قرار داده است. وی نشان داده است که معنای ریشه فعلی با اسم منضم از ارجاع مستقیم (لفظی) تا ترکیبات استعاری در نوسان است. در این پژوهش انضمام اسم به عنوان ابزار ساختاری که واحدهای معنایی جدید را به وجود می‌آورد، مورد ارزیابی قرار گرفته است. کوک و ویلهلم (۱۹۹۸) با بررسی انضمام در برخی از زبان‌ها ادعا کرده‌اند که انضمام در این زبان‌ها با رویکرد نحوی بیکر (۱۹۸۸) همخوانی ندارد و هر رویکردی که انضمام را صرفاً در قالب ارتباط دستوری بررسی کند، نمی‌تواند انضمام را توجیه کند. این دو، خاطر نشان می‌سازند که رویکرد نقش‌گرایانه که نسبت به ابعاد منظورشناختی و معناشناختی حساس است، بسیار کارآمدتر به نظر می‌رسد. آن‌ها استدلال کرده‌اند که انضمام اسم به لحاظ نقش‌فرایندی در تلاقی ساخت‌واژه و نحو است.

¹ adjunct

² Hopi

در خصوص تقسیم‌بندی میتون از انضمام اسم نیز تحقیقاتی انجام گرفته است که بعضاً نشان می‌دهد این تقسیم‌بندی جنبه جهانی ندارد. یکی از این مطالعات، پژوهشی است که پین (۱۹۹۵) در زبان پناره (از زبان‌های ونزوئلا) انجام داده است و نشان می‌دهد که تقسیم‌بندی فوق با انضمام در این زبان همخوانی ندارد. از مجموع تحقیقاتی که در این بخش به آن‌ها اشاره شد چنین استنتاج می‌شود که فرایند انضمام با هیچ‌کدام از الگوها و با رویکردهای مطرح شده مطابقت کامل ندارد و هیچ‌کدام از آن الگوها نمی‌تواند همه مسائل انضمام را تبیین کند؛ لذا انتظار می‌رود نظریه‌های جامع‌تری عرضه شود که بتواند همه ابعاد ساختاری، معنایی، کاربردشناختی و ساخت‌واژی انضمام را در بر بگیرد.

۲-۳. پیشینه بررسی انضمام در زبان فارسی

بحث انضمام در زبان فارسی به صورت مستقل، بحثی نسبتاً تازه است؛ اما دستورنویسان پیشین نیز به گونه‌ای متوجه چنین ساختی شده‌اند و در بحث فعل مرکب و یا مفعول، نظر خود را در این خصوص ابراز داشته‌اند. در این بخش ابتدا این نظرها را مرور خواهیم کرد.

زرسنج (۱۳۶۲: ۱۲۵) می‌نویسد: گاهی مفعول نزدیک فعل می‌آید. برای اینکه این قبیل افعال را با فعل‌های مرکب اشتباه نکنیم باید به این نکته توجه کنیم: اگر هر دو جزء، یک مفهوم را برسانند، فعل مرکب است؛ مثل «خو گرفت»، یعنی عادت کرد؛ اما اگر دو جزء به طور مستقل دارای معنا باشند، مفعول و فعل ساده‌اند؛ مثل «نان گرفت»، راه دوم این است که اغلب اوقات بعد از اسم می‌توان «را»، آورد: نان گرفت - نان را گرفت؛ اما فعل مرکب را نمی‌توان چنین کرد: «خو گرفت»، ولی * «خو را گرفت»، موارد فوق نشان می‌دهد که زرسنج متوجه وجود ساختی شده است که از نظر شکل مشابه فعل و از نظر کارکرد متفاوت با آن است.

شریعت (۱۳۷۶: ۴۳) نیز بر این ساخت صحنه گذاشته است و تلویحاً وجود انضمام را تأیید کرده است. وی در بحث مفعول می‌گوید: توجه کنید که مفعول احتیاجی به حرف «را»، ندارد یعنی ممکن است بعد از مفعول حرف «را» بیاید یا نیاید. معمولاً حرف را بعد از مفعولی می‌آید که یا معرفه باشد و یا به طرف معرفه شدن برود؛ مثل پسری را دیدم که تو هم او را می‌شناسی. همچنین وی تأکید می‌کند که اگر اسم خاص و یا ضمیر مفعول واقع شود، مفعول، حرف نشانه «را» می‌گیرد.

شریعت متوجه این ویژگی مفعول شده است که هر گاه مفعول، عام و نکره باشد نشانه‌های دستوری خود را از دست می‌دهد. (یعنی یکی از ویژگی‌های انضمام که در بخش بعد به آن می‌پردازیم.)

مشکوٰۃ‌الدینی (۱۳۷۰: ۱۳۹) نیز اذعان می‌دارد که تجزیهٔ روساختی ترکیب نحوی، گروه اسمی + فعل متعدی، نیز با فعل مرکب مشابه است؛ مانند پیراهن می‌دوزد، کتاب خواندم و ... وی ملاک تشخیص فعل مرکب را از فعل‌های بالا این می‌داند که اگر گروه اسمی از ترکیب نحوی بالا حذف شود، فعل باقی مانده باز همان معنی اصلی در ترکیب نحوی را دارا خواهد بود؛ در حالی که بر عکس، اگر پایه از فعل مرکب حذف شود، عنصر فعلی

انضمام در زبان فارسی

باقی مانده معنی خاصی که در فعل مرکب داراست، دیگر در بر نخواهد داشت. (مانند تفاوت معنایی در فریب داده است و داده است).

نویسنده فوق نیز به وجود ساختی مشابه ساخت فعل مرکب اشاره می‌کند و تفاوت آن را نشان می‌دهد. وحیدیان کامیار و عمرانی (۱۳۸۱: ۶۰) در تشخیص فعل مرکب و ساخت مشابه آن، دو فعل "دست داد" در جمله "سعادت به من دست داد" و "کوشش کرد"، را با هم مقایسه می‌کنند و چون فعل "کوشش کرد" قابل گسترش است (کوششش را کرد، کوشش زیادی کرد، کوششی کرد) آن را مرکب نمی‌دانند. به این طریق ایشان لزوم تمایز قائل شدن بین دو ساخت فوق را گوشزد می‌نمایند.

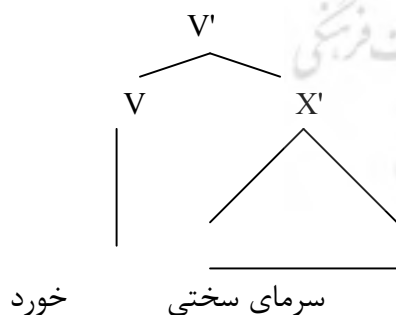
همه موارد فوق نشان می‌دهد که دست‌نویسان پیشین اگر چه لفظ انضمام را به کار نگرفته‌اند، متوجه وجود ساختی شده‌اند که از لحاظ صورت بسیار شبیه فعل مرکب، ولی از لحاظ عملکرد با آن متفاوت است و ممکن است با فعل مرکب اشتباه شود. به همین دلیل سعی کرده‌اند با راهکارهای ابتکاری خود، خوانندگان خود را متوجه وجود چنین ساخت نحوی کنند.

تحقیقاتی که اخیراً درباره فعل مرکب در زبان فارسی انجام گرفته، سبب شده است تا بحث انضمام به صورتی جدی مطرح شود. از این میان می‌توان به کریمی - جان محمد (۱۹۹۲)، دبیرمقدم (۱۳۷۶) و حجت‌الله طالقانی (۱۳۷۹) اشاره کرد. در این قسمت دو مورد آخر را بررسی خواهیم کرد.

کریمی و جان محمد (نقل از حجت‌الله طالقانی) با عنوان این مطلب که عنصر اسم در افعال مرکب ضرورتاً X نیست و اغلب می‌تواند فرافکن محدودی از هسته اسم داشته باشد، انضمام اسم در زبان فارسی را رد می‌کند و با ارائه شواهد زیر، انضمام در زبان فارسی را رد می‌کنند.

الف: جزء غیر فعلی (اسم یا صفت) لزوماً یک X نیست؛ بلکه معمولاً فرافکنی از گروه فعلی است. مثال (۴)

(۴). ساسان سرمای سختی خورد



ب: بسیاری از عناصر - از جمله نشانه زمان آینده - می‌تواند بین جزء غیر فعلی و فعل قرارگیرد. مثال (۵)

(۵). او چراغ را خاموش خواهدکرد

ج: پیوستن مفعول غیرمستقیم در زبان فارسی گواه نحوی مستقلی است که وجود انضمام اسم در افعال مرکب را در زبان فارسی رد می‌کند. مثال (۶)

(۶). الف. ساسان کتاب را داد کیمیا

* ب. ساسان کتابا رو کیمیا داد (کریمی و جان‌محمد، ۱۹۹۲)

اینکه دلایل فوق، دلیلی بر عدم انضمام در زبان فارسی است، جای بحث فراوان دارد. به باور نگارنده هیچ‌کدام از دلایل فوق، دلیل رد انضمام در زبان فارسی نیست.

اگر استدلال الف درست باشد، به معنای آن است که انضمام در این زبان وجود دارد و فقط باید در خصوص چگونگی و اقسام آن بحث کرد؛ مثلاً اینکه مثلاً با تحلیل نحوی بیکر سازگار است یا نه و یا اینکه در تقسیم‌بندی میتون جای می‌گیرد یا نه. وجود شکل انضمامی فعل - هم‌چنان که دبیرمقدم (۱۳۷۶: ۲۹) نیز به آن اشاره کرده است - دلیلی بر شکل غیرانضمامی نیست؛ بلکه شکل غیرانضمامی نیز می‌تواند وجود داشته باشد. وی یکی از تفاوت‌های فعل مرکب انضمامی و فعل مرکب ترکیبی را در این ذکر می‌کند که فعل مرکب انضمامی دارای صورت غیرانضمامی با نقش تنایی یکسان است؛ بنابراین حالت غیرانضمامی «، سرمای سختی خوردن»، یا حتی «سرمای سختی را خوردن» دلیلی بر عدم انضمامی بودن «، سرماخوردن»، نیست. در صورتی که فعل، مرکب از نوع انضمامی به حساب آید، دلیلی وجود ندارد که شکل غیرانضمامی آن وجود نداشته باشد. استدلال ب، به این دلیل نمی‌تواند درست باشد که به کار بردن نشانه فعل، مثل نشانه زمان آینده دلیل بر رد انضمام نیست؛ چراکه این نشانه‌ها (چون زمان و وجه) خود، اساساً بعد از تشکیل گروه فعلی به فعل ادغام می‌گردند. در حالی که بحث انضمام مربوط به فعل و درون گروه فعلی است که بدون مشخصه‌هایی نظیر زمان و وجه است.

در خصوص استدلال سوم نیز لازم است گفته شود - که در صورتی که این استدلال درست باشد - دلیلی بر رد انضمام اسم در زبان فارسی نیست؛ چرا که وجود انضمام در زبان به این معنی نیست که فعل به صورت غیرانضمامی دیگری ظاهر نشود.

حجت‌الله طالقانی (۱۳۷۹: ۲۰) ادعان می‌دارد که پدیده فعل مرکب زبان فارسی را نمی‌توان صرفاً در قالب نظریه‌های نحوی و یا فقط در چارچوب فرضیه‌های ساخت‌واژی بررسی کرد. در واقع پدیده فعل مرکب زبان فارسی یک پدیده ساخت‌واژی - نحوی است که در عین حال مشخصات معنایی فعل و جزء غیرفعلی نیز در آن نقش بسزایی ایفا می‌کند.

دبیرمقدم (۱۳۷۶) به طور بسیار جامع‌تری در مقاله فعل مرکب به این بحث پرداخته است که با ارائه گزارشی از این بحث، این بخش از مقاله را به پایان می‌بریم.

دبیرمقدم به دو نوع انضمام در زبان فارسی اشاره می‌کند: یکی انضمام مفعول صریح و دیگر انضمام گروه حرف اضافه‌ای. در مورد اول، مفعول صریح نشانه‌های دستوری وابسته به خود را (حرف نشانه را، حرف تعریف نکره‌ی، نشانه جمله ضمیر ملکی متصل و ضمیر اشاره) از دست می‌دهد. (مثال ۳۳ دبیرمقدم)

(۷). الف. بچه‌ها غذایشان را خوردند.

ب. بچه‌ها غذا خوردند.

که در الف، مفعول صریح فعل نشانه‌های دستوری خود را از دست می‌دهد تا به فعل منضم شود و نمونه ب را به دست دهد. نمونه دیگری که وی در این خصوص ذکر می‌کند، فعل انتظار داشتن است. (مثال ۸)

(۸). الف. من فقط از شما این انتظار را دارم که خوب درس بخوانید.

ب. من از شما انتظار دارم که خوب درس بخوانید.

وی علاوه بر حذف نشانه‌های دستوری، پنج استدلال در خصوص وجود انضمام در زبان فارسی مطرح می‌کند که عبارتند از: امکان حذف فعل، ارجاع ضمیری، حذف اسم، تفاوت معنایی و کلامی و کاربردشناختی ساخت غیرمنضم و معادل منضم آن. به این صورت که پس از انضمام، اسم منضم و فعل، تشکیل یک واحد معنایی می‌دهند که در آن اسم منضم، اسم عام و غیرارجاعی است و فقط سیطره معنایی فعل را تهدید می‌کند. مثال زیر (۳۹ دبیرمقدم) این مطلب را بهتر تبیین می‌کند:

(۹). الف. مینا زهر را به حسن داد.

ب. مینا به حسن زهر داد.

به جز انضمام اسم، انضمام دیگری که در مقاله دبیرمقدم مطرح شده است، انضمام گروه حرف اضافه‌ای است. بر اثر عملکرد فرایند انضمام در این نوع، حرف اضافه حذف می‌شود. مثال (۱۰): (شماره ۴۰ دبیرمقدم)

(۱۰). الف. ما روی زمین نشستیم.

ب. ما زمین نشستیم.

دبیرمقدم در پایان بحث خود، چهار ملاک برای تشخیص ترکیب از انضمام معرفی می‌کند که عبارتند از:

۱- در برابر هر صورت انضمامی، صورت متناظر غیرانضمامی وجود دارد که این دو هم معنایی تتایی‌اند؛ یعنی در نقش‌های تتا و محدودیت‌های گزینشی یکسان‌اند.

۲- افعال مرکبی که از طریق انضمام پدید آمده‌اند بدون استثنا لازم‌اند؛ در حالی که افعال مرکبی که به شیوه ترکیب حاصل شده‌اند ممکن است لازم یا متعدی باشند.

۳- پس از انضمام، فعل هویت واژگانی و شفافیت معنایی خود را همچنان حفظ می‌کند؛ در حالی که در ترکیب اسم و فعل، فعل دستخوش واژگانی شدن می‌شود.

۴- تشکیل فعل مرکب از طریق انضمام زایاست و فعل مرکب حاصل، از نظر معنایی و ارجاعی شفاف است؛ لیکن تشکیل فعل مرکب به کمک ترکیب در مقایسه با انضمام از زایایی کمتری برخوردار است و فعل مرکب حاصل، معمولاً دچار بسط استعاری شده است.

دبیرمقدم با تمایز قایل شدن بین افعال مرکب و انضمامی و اینکه افعال مرکب می‌توانند متعدی باشند، نقش نحوی عنصری چون «اختصاص»، در افعالی چون «اختصاص دادن» که متعدی و دارای مفعول هستند را نیز تعیین کرده است و آن، اینکه در فعل مرکب غیرانضمامی، فعل مرکب از این لحاظ مانند فعل بسیط عمل می‌کند. در این پژوهش دبیرمقدم، داده‌های زبان فارسی را با رویکرد ساخت‌واژی سازگارتر می‌بیند.

ابوالحسنی چیمه (۱۳۸۱) نیز که به تحلیل حروف اضافه مرکب در قالب نحو ایکس تیره پرداخته و استدلال کرده است که اکثر حروف اضافه از طریق انضمام به وجود آمده‌اند، اگرچه تفاوت چندانی بین انضمام و فرایندهای ساخت‌واژی نمی‌بیند، آن را نوعی حرکت نحوی می‌داند. وی حروف اضافه به ظاهر مرکب را به لحاظ ساختاری به چهار دسته تقسیم می‌کند که از این چهار دسته، دو دسته «حرف اضافه + اسم»، «براساس» و «

حرف اضافه + حرف اضافه مکان/ زمان، (از زیر) را حاصل انضمام (نحوی) و ،، اسم + حرف اضافه ،، (راجع به) را فرایندی ساخت‌واژی و ،، حرف اضافه مکان/ زمان + حرف اضافه، (از زیر) را گروه حرف اضافه‌ای قلمداد نموده است.

۴. بررسی و تحلیل داده‌ها

با بحث‌هایی که در بند ۲ مطرح شد، روشن شد که بحث انضمام در زبان فارسی، از این جهت که دستورنویسان سنتی نیز تلویحاً به آن پرداخته‌اند، پیشینه‌ای بس طولانی دارد و از این جهت که صراحتاً به وجود آن اذعان شده باشد، بحثی نسبتاً نو است. بدون تردید وجود ساختی مشابه فعل مرکب در زبان فارسی - که بسیاری از دستورنویسان به آن اذعان کرده‌اند و بخشی از کار خود را صرف تشخیص این دو ساخت از هم نموده‌اند - نشان می‌دهد که وجود لاقط انضمام نوع اول در زبان فارسی غیرقابل انکار است. از لحاظ نظری نیز حذف نشانه‌های دستوری از مفعول (همانند مثالی که قبلاً عرضه شد) و تبدیل آن به همراه فعل به یک کل معنایی و نیز از خاص به عام تبدیل شدن مفعول و همچنین وجود جفت متناظر غیرمنضم، از جمله دلایلی است که در اثبات انضمام می‌توان عرضه کرد. به دلیل تکرار این بحث در بخش‌های قبل به همین مختصر بسنده می‌کنیم و تفصیل بیشتر آن را در تقسیم‌بندی انواع انضمام می‌آوریم.

۴-۱. انواع انضمام

می‌توان داده‌های زبان فارسی را در باب انضمام اسمی با جزئیات بیشتری دسته‌بندی کرد:

۴-۱-۱. انضمام اسمی مفعول با فعل ساده

در این نوع انضمام، مفعول با فعل ساده منضم می‌شود و تشکیل یک واحد معنایی می‌دهد که ترکیب حاصل، به صورت فعل مرکب (منضم) لازم در بافت دستوری عمل می‌کند. (۱۱). الف. دیشب علی مشق‌هایش را نوشت.

ب. دیشب علی مشق نوشت.

در جمله ۱۱ الف، مشق دارای سه نشانه دستوری (نشانه جمع، ضمیر و نشانه مفعول) است. در نمونه ب، مشق همه نشانه‌های دستوری خود را از دست داده است و فعل حاصل، لازم است و مصدر "مشق نوشتن" یک مصدر انضمامی است که یک واحد معنایی را شکل می‌دهد. این ساخت در زبان فارسی از زیایی بسیار زیادی برخوردار است؛ تا جایی که می‌توان ادعا کرد همه اسم‌هایی که مفعول مستقیم فعل واقع می‌شوند - به شرط اینکه با فعل خاصی با بسامد کافی به کار روند - تشکیل یک فعل انضمامی می‌دهند.

برخی از این افعال عبارتند از:

خانه‌ساختن، غذاخوردن، غذاپختن، لباس‌شستن، امتحان‌دادن، امتحان‌گرفتن، قالی‌بافتن، اذان‌گفتن، نمازخواندن.

نکته‌ای که باید به خاطر داشت این است که این افعال از افعال مرکب متمایز هستند؛ به این دلیل که هر کدام از این افعال جفت متناظر غیرانضمامی نیز دارند که نشانه دستوری و یا عنصر دستوری دیگری می‌تواند بین جزء اسمی و جزء فعلی فاصله بیندازد؛ ولی فعل مرکب نه؛ مانند مسموم کردن، اختصاص دادن که اسم، صفت و یا نشانه دستوری بین دو جزء ترکیب حائل نمی‌شود.

۴-۱-۲. انضمام اسم با فعل مرکب

این نوع انضمام همه ویژگی‌های انضمام فوق را داراست؛ به جز اینکه اسم با فعل مرکب منضم می‌شود نه با فعل ساده. مانند بند الف، فعل مرکب متعدی به فعل لازم تبدیل می‌شود و مجموع اسم منضم و فعل مرکب، یک واحد معنایی را شکل می‌دهند. همچنین اسم به حالت غیرارجاعی تبدیل می‌شود؛ مانند «زمین شخم‌زدن»، در (۱۲).

(۱۲) الف. کارگران امروز زمین‌ها را شخم زدند.

ب. کارگران امروز زمین شخم می‌زدند.

افعال دیگری از این دست عبارتند از:

خانه خراب کردن، برنج (جو، گندم) درو کردن، زمین شخم‌زدن، باغ بیل‌زدن، مرغ پرکندن، سر حنا بستن، آهن جوش دادن، قصه تعریف کردن، تکلیف انجام دادن، گوشت چرخ کردن، سفره تمیز کردن، ماشین تمیز کردن،....

برخی از افعالی که ذکر شد، ممکن است برای بعضی نامانوس به نظر برسد. مثل مرغ پرکندن یا سر حنا بستن یا آهن جوش دادن ... که باعث شود انضمامی بودن آن را به سختی قبول کنیم؛ ولی برای کسانی که حرفه آن‌ها ایجاد می‌کند که چنین ترکیباتی به کار برند، کاملاً عادی است. دلیل آن هم این است که بسامد تکرار این افعال برای آن‌ها به اندازه‌ای است که برایشان اسم کاملاً منضم شده است. از این نکته چنین استنتاج می‌شود که پدیده انضمام صرفاً یک پدیده نحوی و یا ساخت‌وازی نیست؛ بلکه عوامل گفتمانی و کاربردشناختی در آن دخیل است. براین اساس به نظر می‌رسد که باید به نظریاتی روی آورد که بهتر بتواند عوامل کاربردشناختی را لحاظ کند.

برخی از افعال چون فوتبال بازی کردن، تلویزیون تماشا کردن و ... ظاهراً در این دسته قرار می‌گیرند؛ ولی این افعال برخی از ویژگی‌های افعال انضمامی را دارند و برخی از ویژگی‌های افعال مرکب؛ مثلاً نمی‌توان گفت «فوتبال را بازی کردم»، یعنی فوتبال مفعول فعل نیست از این جهت مانند فعل مرکب عمل می‌کند. از طرف دیگری می‌توانیم از کسی بپرسیم «چه بازی کردید؟»، در جواب بشنویم «فوتبال»، از این جهت مثل فعل انضمامی عمل می‌کند. این نشان می‌دهد که داده‌های زبان فارسی با نظریاتی که کاملاً فعل مرکب و انضمامی را از هم جدا می‌کند سازگار نیست. به نظر می‌رسد برای قایل شدن مرز مشخص بین این دو باید جانب احتیاط را نگاه داشت. این مثال بر یک پیوستار بودن ترکیب و انضمام را مورد تأیید قرار می‌دهد. همین‌جا لازم است یک بار دیگر مثال (۹) را با تحلیلی دیگر بازخوانی کنیم تا اهمیت و ظرافت این مهم روشن شود. در مثال (۹) نشان

داده شد که تفاوت معنایی در (۹) الف وب به خاطر انضمام است. حال اگر به ساخت انضمامی، صفتی اضافه

کنیم دیگر آن تفاوت معنایی احساس نمی‌شود. مثال (۱۳)

(۱۳). الف . مینا زهر را به زهرا داد.

ب . مینا به زهرا زهر داد.

ج . مینا به زهرا زهر بدی داد.

۴-۱-۳. انضمام اسم + گروه حرف اضافه + فعل مرکب (ساده)

یکی دیگر از موارد انضمام در زبان فارسی انضمام یک اسم و گروه حرف اضافه با فعل مرکب و یا ساده

است. استدلال نگارنده بر وجود چنین انضمامی این است که اسمی که نقش مفعول را به عهده دارد، نشانه‌های

دستوری خود را از دست می‌دهد تا به فعل منضم شود. همچنین از نظر معنایی اسم منضم و بقیه ترکیب، یک

واحد معنایی را به وجود می‌آورند. مثال (۱۴)

(۱۴). الف. علی توپی را به هوا پرتاب کرد.

ب. علی توپ به هوا پرتاب کرد.

ج. علی به هوا توپ پرتاب کرد.

در نمونه فوق «ب»، و «ج»، صورت انضمامی هستند که در «ب»، اسم با کل ترکیب منضم شده است و

در «ج» با فعل مرکب. در نمونه «ج»، اسم، گروه حرف اضافه را پشت سر می‌گذارد تا خود را به فعل نزدیک کند.

اینکه در اینجا ادعا شد اسم، گروه حرف اضافه را پشت سر گذاشته است، به این دلیل است که ترتیب مفعول

صریح - مفعول غیرصریح، ترتیب بی‌نشان مفعول در زبان فارسی است (دبیر مقدم ۱۳۷۶ و راسخ ۱۳۸۲). بر این

اساس می‌توان به دو سطح انضمام قایل شد: در سطح اول، اسم نشانه‌های خود را از دست می‌دهد و با کل

ترکیب منضم می‌شود و در سطح یا لایه دوم، اسم انضمامی خود را به فعل نزدیک‌تر می‌کند.

۴-۱-۴. انضمام اسم در جمله دو مفعولی

در پیشینه تحقیق به نمونه‌ای از انضمام اشاره شد که در آن اسم، مفعول ازی را پشت سر می‌گذاشت تا

به فعل منضم شود. در این نوع انضمام، اسم علاوه بر اینکه نشانه‌های دستوری خود را از دست می‌دهد، مفعول

ازی را پشت سر می‌گذارد تا خود را به فعل نزدیک کند. در پیشینه، فقط از فعل انتظار داشتن و مفعول ازی

سخن به میان آمد. مثال‌های زیر نشان می‌دهد که اسم نه فقط مفعول ازی را پشت سر می‌گذارد، بلکه در

جملات دو مفعولی، مفعول بی‌واسطه هر نوع مفعولی را پشت سر می‌گذارد.

(۱۵). الف. من این ستم را به شما کردم که حقیقت را نگفتم.

ب. من به شما ستم کردم که حقیقت را نگفتم.

(۱۶). الف. من این هدیه را برای شما خریدم که خوب درس بخوانید.

ب. من برای شما هدیه خریدم که خوب درس بخوانید.

(۱۷). الف. من این معامله را با شما کردم که سود ببرید.

ب. من با شما معامله کردم که سود ببرید.

۴-۱-۵. انضمام گروه حرف اضافه

اگرچه انضمام گروه حرف اضافه تعریف خاص خود را دارد - که در بند ۲ به آن اشاره شد - در زبان فارسی گروه حرف اضافه بعضاً آنقدر با فعل همراه می‌شود که برخی از ویژگی‌های انضمام را پیدا می‌کند؛ از جمله اینکه به لحاظ آوایی و معنایی به صورت یک واحد عمل می‌کند. شاید چنین مواردی را بتوان انضمام افزوده به حساب آورد که البته باید به طور دقیق‌تر در این مورد تحقیق کرد. می‌توان این افعال را به دو دسته تقسیم کرد: برخی به انضمام نزدیک‌ترند؛ مانند «با کفش خوابیدن»، در مثال (۱۸) و دسته دوم آن‌هایی که به ترکیب بیشتر شباهت دارند؛ مانند «از دور خارج شدن» و «از حرکت ایستادن» که چنین افعالی را نمی‌توان به صورت غیرانضمامی به کار برد. در مثال (۱۹)

(۱۸). الف. مردم از ترس زلزله دیشب با کفش‌هایشان خوابیدند.

ب. مردم از ترس زلزله دیشب با کفش خوابیدند.

(۱۹). اتوبوس از حرکت ایستاد.

۴-۲. تحلیل برخی از کلمات مرکب از طریق انضمام

در زبان فارسی کلمات مرکبی وجود دارد که بر اساس انضمام فرضی اسم صورت گرفته است؛ به این معنی که ابتدا فعل انضمامی آن‌ها از انضمام اسم و فعل و بر اساس قیاس کلمات مشابه درست شده است. برای مثال کلمه مرکب «هوا سنج» (وسیله‌ای که با آن وضعیت هوا را می‌سنجند) از انضمام فرضی «هوا سنجیدن» درست شده است - به فرض اینکه این فعل در زبان فارسی کاربرد داشت - جمله الف و ب در مثال زیر شکل انضمامی و غیرانضمامی آن بود.

نحوه شکل‌گیری فرضی این کلمه را می‌توان به این شکل نشان داد:

(۲۰)

این دستگاه هوا را می‌سنجد



این دستگاه هوا می‌سنجد



این دستگاه هواسنج است



هواسنج

برخی از این کلمات عبارتند از:

هواپیما، دانشجو، هوانورد، روزنامه‌نگار، هواشناس، زبان‌شناس، باران‌سنج، دماسنج.

۳-۴. فارسی، انضمام ضمیر ندارد

گرتس (۱ ۲۰۰) به وجود انضمام ضمیر در بعضی از زبان‌ها اشاره می‌کند. ظاهراً ضمیر مشترک در جمله‌ای مانند مثال زیر با فعل منضم می‌شود که واقعیت خلاف این است.

(۲۲). الف. آن‌ها خود را باخته‌اند.

ب. آن‌ها خود باخته‌اند.

در جمله فوق به نظر می‌رسد که ضمیر مشترک "خود" با فعل منضم شده است و به این منظور نشانه دستوری خود را از دست داده است؛ در صورتی که ضمیر با فعل منضم نشده است، بلکه ترکیب خودباخته و فعل "بودن" همراه شده است (خود باخته‌اند/ هستند). تکیه نیز نشان می‌دهد که ترکیب خودباخته قبلاً وجود داشته است. کلمه دوم این را نیز نشان می‌دهد؛ به عبارتی خودباخته‌اند به معنی "خودباخته هستند" است.

جمله زیر نیز شاهد دیگری بر این نمونه از جملات است:

(۲۳). الف. امروز جوانی خود را سوزاند.

ب. امروز جوانی خودسوزی کرد.

نمونه "ب" در این مثال نشان می‌دهد که ترکیب خودسوزی خارج از جمله شکل گرفته است. ممکن است در جمله فوق عدم شکل‌گیری انضمام، ساخت سببی فعل تلقی شود؛ در صورتی که جمله زیر این نظر را رد می‌کند:

(۲۴). الف. او خود را نشان داد.

ب. او خودنمایی کرد.

جمله‌های سه‌گانه فوق نشان می‌دهد که ضمیر مشترک با فعل منضم نمی‌شود و به جای آن از ترکیب از پیش ساخته شده استفاده می‌کند. همراه شدن افعالی چون زدن و کردن با ترکیباتی چون خودخوری و خودسوزی گواه این مطلب است.

۴-۴. انضمام بعد از گروه حرف اضافه

در زبان فارسی ظاهراً صورتی از انضمام وجود دارد که اسم بعد از همراه شدن گروه حرف اضافه به فعل مرکب تشکیل می‌شود. افعالی چون "چشم از جهان فرو بستن"، و "دل از دنیا شستن"، از این دسته‌اند. این افعال اگرچه به ترکیب بسیار نزدیک شده‌اند، در آن‌ها اسم در معنای حقیقی خود به کار گرفته شده است. این گواه دیگری بر گستردگی انضمام در زبان فارسی است و نشان می‌دهد مسئله انضمام غامض‌تر از آن است که به نظر می‌رسد.

۵. نتیجه‌گیری

گسترده‌گی انضمام در زبان فارسی - که در این جستار مواردی از آن عرضه شد و بدون شک بررسی کامل آن تحقیقات بسیار گسترده‌تری را می‌طلبد - نشان می‌دهد که علی‌رغم تمام تلاش‌هایی که در این خصوص انجام گرفته است، هنوز نظریه قانع‌کننده و همچنین الگوی کاملی که بتوان آن را در خصوص همه زبان‌ها عرضه کرد، مطرح نشده است.

داده‌های زبان فارسی نشان می‌دهد که اگر انضمام پدیده ساخت‌واژی تلقی شود، نمی‌توان توجیهی برای ارتباطات نحوی آن داشت و اگر آن را فرایند نحوی دانست، رفتارهای ساخت‌واژی آن قابل توجیه نیست. این پژوهش نشان می‌دهد که نمی‌توان بعد معنایی و کاربردشناختی انضمام را نادیده گرفت و لذا نظریه‌ای که صرفاً ساخت نحوی یا واژگانی را مورد نظر قرار دهد، نمی‌تواند همه صورت‌ها و ابعاد انضمام را تبیین کند. در این زمینه رویکردهایی که نسبت به ابعاد کاربردشناختی انضمام حساسیت بیشتری نشان دهند موفق‌تر به نظر می‌رسند.

وجود انضمام فرضی در این زبان، نشان می‌دهد که انضمام پدیده‌ای زیاست که حتی با عدم کاربرد آن در جمله، ترکیبات مربوط منتظر کاربرد صورت انضمامی اسم و فعل در جمله نمی‌مانند. زیابودن آن از یک طرف با تحلیل نحوی سازگار است؛ از طرف دیگر رفتار ساخت‌واژی آن، آن را به تحلیل ساخت‌واژی نزدیک‌تر می‌کند. آنچه در این بحث بیش از همه جلب توجه می‌کند وجود ساخت‌هایی است که برخی از ویژگی‌های انضمام و برخی از ویژگی‌های ترکیب را دارا هستند. این نشان می‌دهد که انضمام یک فرایند قطعی نیست؛ بلکه یک پیوستار است که از شکل بدون انضمام شروع می‌شود و به ترکیب ختم می‌شود. البته این نکته به آن معنا نیست که همه ترکیب‌های زبان فارسی حاصل انضمام هستند؛ چرا که بعضی از ترکیب‌های فارسی شکل ابتدایی انضمامی نداشته‌اند و از ابتدا به صورت ترکیب ساخته شده‌اند؛ البته قضاوت بهتر در این خصوص را باید به پژوهش‌های دقیق‌تری موکول کرد. به هر حال روند استعاری شدن افعال انضمامی در این زبان غیرقابل‌انکار است.

منابع

- ابوالحسنی چیمه، زهرا (۱۳۸۱). *بازشناسی حروف اضافه مرکب از گروه‌های حرف اضافه‌ای در زبان فارسی معاصر بر اساس نحو/یکس تیره*. پایان‌نامه دکتري دانشگاه تهران.
- احمدی گیوی، حسن (۱۳۸۰). *دستور تاریخی فعل*. ج ۲. تهران: نشر قطره.
- حجت‌الله طالقانی، آریتا (۱۳۷۹). «فعل مرکب: دو دیدگاه». *مجموعه مقالات چهارمین کنفرانس زبان‌شناسی*. ج ۱. ۱-۲۷.

- دبیرمقدم، محمد (۱۳۷۶). «فعل مرکب در زبان فارسی». *مجله زبان‌شناسی*. ش ۲۳ و ۲۴، ۴۶ - ۱.
- راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۲). *قلب نحوی در زبان فارسی*. پایان‌نامه دکتري. دانشگاه علامه طباطبایی.
- زرسنج، محمدرضا (۱۳۶۲). *دستور و نگارش فارسی*. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی.
- شریعت، محمدجواد (۱۳۷۶). *دستور ساده زبان فارسی*. تهران: انتشارات اساطیر.

- مشکوة الدینی، مهدی (۱۳۷۰). دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
معین، محمد (۱۳۷۱). فرهنگ فارسی. ۶ ج. تهران: امیرکبیر.
منصوری، مهرزاد (۱۳۸۴). گروه پسته‌ای در زبان فارسی. پایان‌نامه دکتري. دانشگاه علامه طباطبائی.
وحیدیان کامیار، تقی و غلامرضا عمرانی (۱۳۸۱). دستور زبان فارسی (۱). تهران: انتشارات سمت.

- Baker, Mark C. (1988). *Incorporation A Theory of Function Changing*. Chicago: University of Chicago Press.
- Bonvillain, N. (1988). "Noun Incorporation and Metaphor :Semantic Processes in Akwesasne Mohawk", *Anthropological Linguistics* . 31.3- 4,173-194.
- Chomsky, N. (1981). *Lectures on Government and Binding* .Berlin :Mouton.
- Cook E. and Wilhelm, A. (1998). "Noun Incorporation New Evidence From Athapaskan". *Studies in Language*.22.1.
- Croft, W. (1993). *Typology and Universals*. Cambridge University press.
- Gerds, D.B. (2001). In *The Handbook of Morphology*. Edited by Andrew Spencer and Arnold M Zwicky, Massachusetts: Blackwell Publishers Ltd.
- Gronemeyer, C. (1996). "Noun Incorporation in Hopi" :*Working Papers* 45 .25-44.
- Karimi, S. and Mohammad, J. (1992). "Light Verbs are Taking over Complex Verbs In Persian" *Proceedings of the Western Conference on Linguistics* 92. V: 5 195-212.
- Krober, A. (1911). "Incorporation as a Linguistic Process". *American Anthropologist*. 13: 577-84.
- Lambert, S. (1999). A Lexical Accounts of Noun Incorporation In Chukchi. Proceedings of the students Session.
- Mithun , M. (1984). "The Evolution of Noun Incorporation". *Language*. 60, 847-93.
- Payne, T. E (1995). "Object Incorporation in Panare" :*IJAL*. 613 , 295 – 311.
- Rosen, S. (1989). "Two Types of Noun Incorporation". *Language* .65: 2, 294 –317.
- Sadock. Jerrold, M. (1986). "Some Notes on Noun Incorporation". *Language*. 219 – 31.
- Sapir, E. (1911). "The Problem of Noun Incorporation in American Languages". *American Anthropologist*. 13: 250 – 282.
- Spencer, Andrew (1995). "Incorporation In Chukchi" .*Language* .71: 3, 439- 489.
- Van Geen hoven, V. (1998). Semantic Incorporation and Indefinite Description. Semantic and syntactic Aspects of Noun Incorporation in West Greenlandic Stanford: CSLI Publication.

پرتال جامع علوم انسانی